

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
وصلی الله علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد
اللهم صل علی محمد و آل محمد
وعلی آله الطییین الطاهرین، و اللعن علی أعدائهم أجمعین

ما که چشممان ضعیف است، باید عینک را تمیز کنیم. اگر عینک تار باشد، شما را هم تار می بینیم. همینطور است؟! پس عینک نباید تار باشد.

چون که بر چشمت بُود عینک کبود *** زین سبب عالم کبودت می نمود
وقتی که چشم سالم شد، آن موقع دیگر نیاز به عینک ندارد. پس تا وقتی چشم ما سالم نیست، باید عینکمان را تمیز کنیم. تا وقتی که نیاز به عینک نداشته باشیم. درست است؟ بسیار خوب! ببینیم که صحبت ما با رفقا و دوستان به کجا رسید.

اگر نظر شریف رفقا باشد، صحبت ما در اتحاد عینی و اتحاد ذاتی و اتحاد وصفی و اتحاد عملی، بین اولیاء الهی و بین ذات امام معصوم بود. و بحث راجع به این مسئله بود که همانطوری که فعل امام، و قول امام، و امر و نهی امام، حجیت ذاتیه داشت، گرچه از نقطه نظر تشریح، در مقام تشریح هم حجیت اعتباریه از ناحیه پروردگار نسبت به فعل امام، آمده است. که در این زمینه آیات قرآن و روایات، و کلام رسول خدا نسبت به این مسئله حکایت می کند. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. که اولی الامر در این آیه، به ائمه معصومین اطلاق شده. همین طور فعل ولی الهی که البته

رفقا نسبت به این مسئله مستحضر هستند که منظور از ولی الهی، هر شخص آشنای به تعبیر و اصطلاحات نیست. و هر شخص دارای بعضی از مُدرکات و بعضی از انکشافات نیست. چون افراد، در این زمینه، دارای مراتب مختلفی هستند. حتی ممکن است که غیر مسلمان هم بعضی از مسائل و حقائق برای او منکشف باشد. هیچ اشکالی ندارد. اهل ریاضت، به مراتبی از معرفت می‌رسند. نسبت به مسائل برزخی، و نسبت به مسائل مثال منفصل، برای آن‌ها حقائق کشف می‌شود. خود بنده با بسیاری از این‌ها ملاقات داشته‌ام. مطالبی مطرح شده. اخبار از طرف آن‌ها مشاهده شده. حرف‌هایشان هم همه درست بود؛ مسائلش هم همه درست بود، در حالتی که اصلاً مسلمان نبودند. مثل فرض بکنید که خوابی که خیلی از افراد می‌بینند و این خواب‌ها تعبیرش هم در خارج، تعبیر صحیحی هست. واقعیت خارجی پیدا می‌کند، طرف مسیحی است، یهودی است. شخص، در سنین طفولیت است. اتفاقاً در اطفال، این مسئله زیاد به چشم می‌خورد، که مثلاً خواب دیده که هفته بعد، فلان مسئله اتفاق می‌افتد. حالا این ولی خدا شد؟ و اتفاق هم می‌افتد! خواب می‌بیند که فردا فلان قضیه اتفاق می‌افتد، خواب می‌بیند که ماه دیگر، فلان زن بچه

می‌زاید، و پسر و یا دختر خواهد بود و اسمش را هم تعیین می‌کند. اسمی که اصلاً به ذهن پدر و مادر و قوم و خویش از اول نمی‌رفت که یک همچنین اسمی بگذارند. و همه تعجب می‌کنند. بنده خودم سراغ دارم، اطلاع دارم که یک فردی بود، خواب می‌بیند. بچه بود، ده دوازده ساله بود، که دو ماه بعد فلان زن خانواده وضع حمل خواهد کرد، پسر می‌زاید و اسم او هم مصطفی خواهد بود. در حالتی که اصلاً یک خانواده‌ای بودند که با یک همچنین اسمی‌ای اصلاً هیچ آشنایی نداشتند؛ هیچ ارتباطی نداشتند. از همین اسم‌های عجق و وجقی که امروزه بالخصوص خیلی باب شده و آن را یک نوع هنر می‌دانند!! حالا اسم‌های خیلی عجیب و غریب و ایرانی و میرانی و از این چرت و پرت‌هایی که فقط برای خالی کردن عقده‌های درونی، این نوع تصرفات و این‌گونه مسائل به چشم می‌خورد.

... بعد از دو ماه این زن وضع حمل می‌کند و بعد برای اسم‌گذاری اختلاف می‌شود. بالاخره کار به جایی می‌رسد که شخصی می‌آید و تفأل می‌زند که هرچه آمد، همان آن اسم برای او مقرر بشود و آن تفأل به اسم مصطفی می‌آید و قبول می‌کنند. خب این از کجا این را فهمیده؟ این خانواده که اصلاً با این اسماء مخالف بودند، اصلاً از این مطالب خبر نداشتند، بی‌زار بودند، فراری بودند، به ذهنشان هم نمی‌رسید. شما نگاه کنید یک بچه ده ساله خب آمده خبر می‌دهد و درست هم واقع می‌شود؛ و بدون سرسوزنی تخطی انجام می‌شود. خب حالا این ولی خداست؟ این که ولی خدا نیست.

خب برای همه ما یک همچنین اتفاقاتی می‌افتد و یک همچنین مسائلی برای ما پیش می‌آید. حالا یا در خواب، یا به صورت ارهاس و یک خطور. و برای افراد دیگر، حالا چه مسلمان باشند، غیر مسلمان باشند. عرض کردم بنده حتی با مسیحی، با یهودی، با بودیسم، ارتباط داشته‌ام، دارم، صحبت می‌شود، مطالبی خبر می‌دهند، این‌ها مطالبی است که ما می‌بینیم واقعی است و حکایت از بعضی مطالب درونی آن‌ها می‌کند. خب، این‌ها که ولی خدا نیستند. درست شد؟ حالا از این‌ها بگذریم. در خود مسلمان‌ها، افرادی هستند این‌ها نسبت به مسائل تهذیب، نسبت به ریاضات، خب دارای مطالبی هستند و کارهایی از آن‌ها سر می‌زند؛ حتی از اهل تسنن، خوارق عاداتی از آن‌ها سر می‌زند. کارهایی که سایر افراد نمی‌توانند انجام بدهند، آن‌ها انجام می‌دهند و از اهل تسنن هستند. اراده می‌کند یک مطلبی تغییر پیدا می‌کند. اراده می‌کند یک چیزی را عوض می‌کند. باز هم خود بنده حتی از نزدیک شاهد بعضی از این‌گونه امور و مسائل بوده‌ام، در حالتی که این‌ها از اهل تسنن بوده‌اند و ائمه را قبول ندارند، امامت ائمه و ولایت آن‌ها را قبول ندارند. پس چطور این مطالب از آن‌ها سر می‌زند؟ پاسخ همه این‌ها همانی

است که بزرگان نوشته‌اند در کتب خودشان که اگر دیدید یک نفر دارای خوارق عادات هست، این‌ها اثراتی است ناشی از نفس. خدای متعال، نفس بشر را این‌جور خلق کرده که همان‌طوری که بشر از نقطه نظر ظاهر، این دارای قوائی هست، خوب دقت کنید، این‌جا خیلی مسئله دقیقی است و بسیاری از اشتباهات و خطاهایی که ما می‌بینیم از افراد سر می‌زند به خاطر خلط و اشتباه در این مطلب

است. حتی برای شاگردان بزرگان که اتفاق افتاد، و تا حدودی بعضی هایش را خیلی از افراد می دانند، ناشی از اشتباه در همین مسئله بوده؛ و هست.

همانطوری که خدای متعال بدن انسان را به نحوی خلق کرده است که قادر است بر این که کارهایی انجام بدهد، باری را از روی زمین بردارد، حرکتی بکند، هر شخصی بر طبق توان خودش کارهای عادی و روزمره را انجام بدهد و ربطی هم به اسلام ندارد. در این مسابقات ورزشی وقتی شما مشاهده می کنید، مثل مسابقات دو، حالا این هایی که برنده می شوند، مسلمان و شیعه دوازده امامی اند؟ نه! خب اصلا اسم ائمه هم به گوششان هم نخورده است. طرف قوی است، تمرین کرده، در دوندگی، و در جهش، آمده تمرین کرده و از همسالان خودش، حتی آن هایی که اهل توحید هستند، حتی از آن هایی که ... جلو می روند. این مسابقات ورزشی، مثل فوتبال و غیر فوتبال و این هنرنمایی هایی که الآن هست، این ها چیزهایی نیستش که از ناحیه پروردگار فقط به یک عده خاص عنایت بشود. آدم است، بلند می شود می رود ورزش می کند، بلند می شود می رود می دود، یک عمری دنبال توپ می دود، به جای این که دنبال خدا بدود، دنبال توپ می دود! یعنی توپ می کشاندش دنبال ... از این طرف توپ ... بابا آن توپ پلاستیک است برای چه می روی دنبالش؟ هر جایی می رود، این هم می رود دنبالش. یک دنیایی هم سر کار است! یک دنیایی هم با این مسخره بازی ها سر کار است.

ورزش خوب است، اما نه این که به این صورت بخواهد در بیاید. بنده مخالف با ورزش نیستم، مخالف با این گونه مسائل و این گونه خرج ها هستیم، ببینید چه خرج هایی که باید صرف عمران ممالک بشود، صرف فقراء بشود، صرف گرفتاری ها بشود، برای چی یک توپ می اندازند این طرف برو ... چی؟! توجه می کنید؟ تمام این ها نقشه های استعمار است. همه باید ورزش کنند. هم صبح باید ورزش کنند، هم عصر باید ورزش کنند. حالا ورزش به توپ که نیست! درست؟ در اسلام هم داریم، اسب سواری، بسیار بسیار ورزش خوبی است، تیراندازی، اسب سواری، شنا، کوه نوردی، پیاده روی، ورزش های دیگر ... دلیلی ندارد که انسان بخواهد زندگی خودش را بر این اساس بگذارد که چی؟ یک توپی را بزند به آن جا. بله. علی کلّ حال ... حالا که وقت این حرفها نیست و ما باید به مطالب دیگری مباحث کنیم و اگر قرار بر فخر و افتخار است، باید این فخر و افتخار را در موارد و در جایگاه های دیگری به دست بیاوریم. در مسائل علمی باید به دست بیاوریم. یک توپ برود در دروازه، هورا بکشند، کف بزنند، آدمی که عقل دارد، بلند می شود بیاید یک ساعت این چیزها را تماشا کند؟ یا این که بلند می شود نمی دانم بیانیه صادر می کند؟! و امثال ذلک!

اما این‌ها برای چیست؟ به خاطر این است که به اسلام و غیر اسلام کار ندارد. از نقطه نظر ظاهری، وقتی که یک شخصی در یک مسئله تمرین کند، خب در آن مسئله قوی می‌شود. شما وقتی که الآن یک بار بیست کیلویی را بلند می‌کنید، وقتی که ورزش کنید و تمرین کنید، به سی کیلو می‌رسد، به چهل کیلو می‌رسد، بعدا به وزنه‌های سنگین می‌رسد. این برای چیست؟ به خاطر تمرین است. نه به اسلام کار دارد، نه به تشیع

کار دارد، نه به ولایت ارتباط دارد. اکثر این‌ها هم خب مسلمان نیستند، داریم می‌بینیم. در هنرنمایی‌هایی که شما دارید مشاهده می‌کنید، اینطور نیست که حالا فرض کنید که اگر شخصی بخواهد یک هنری از خودش بروز بدهد، یک نقاشی که بخواهد یک نقشی از خودش بروز بدهد، حتما باید مسلمان و موحد باشد. نخیر، الآن بسیاری از نقاش‌ها، مجسمه‌سازها این‌ها مسلمان نبوده‌اند، اسلام نداشتند. این هنرهایی که ما الآن در کلیساها و در کشورها مشاهده می‌کنیم، این‌ها یعنی همه مسلمان بوده‌اند؟! مسلمان رفته کلیسا ساخته؟! همه مسیحی بودند دیگر. در کشورهای مسیحیت حتی جاهایی هست که از نقطه نظر ابراز هنر نمونه‌اش را ما در کشورهای اسلامی نداریم بلکه این‌ها حتی رفته‌اند از آن‌ها تقلید کرده‌اند. حتی کاخ‌هایی که خلفاء اندلس و حکام اندلس و این‌ها ساخته‌اند و الآن شما این طرف و آن طرف نمونه‌هایش را می‌بینید، هنرمندان این‌ها جزو مسیحیان بودند. هنر مسیحیت در این ساختمان‌ها اعمال شده، کلیساهایی که الآن در کشورهای دیگر هستند، کلیساهای سر به فلک کشیده، یک دانه‌اش را ما در کشورهای اسلامی نداریم، این هنرها توسط چه کسانی بوده؟ توسط همین مسیحی‌ها بوده. به اسلام هم کاری ندارد.

این‌هایی که هنر معماری را از مفاخر اسلام و رشد تمدن اسلامی می‌شمرند، یا اطلاع ندارند، یا این‌ها که نمی‌دانم چه ... از اول راه این‌ها اشتباه است. هنر اسلام، به این نیست که فلان ساختمان سر به فلک کشیده است، که این الآن در چشم افراد باشد. همه افراد می‌توانند این را انجام بدهند. مجسمه حضرت مسیحی که الآن ساخته شده و همه انگشت حیرت به دندان دارند، بیست و هفت سال طول کشید تا ساخته شد و این مجسمه الآن در کلیسای سنت پیتر در واتیکان هست. نظیر این مجسمه را شما در کجای از ممالک اسلامی دیده‌اید؟ اصلا اصل مجسمه که خب حرام است. این مجسمه‌هایی هم که درست می‌کنند در میادین و این‌ها، این‌ها همه حرام است. مجسمه سازی حرام است. خب حالا ما به حرمتش کار نداریم. به آن ظرافت کار داریم. موهای دست بر این مجسمه مشخص است. بیست و هفت سال طول کشید. سه مجسمه ساز روی این مجسمه کار کرده‌اند. کدام یک از این‌ها مسلمان بوده‌اند؟ هان؟ خب نظیرش را بیاورید دیگر. کدام اثر اسلامی، کدام اثر شیعی را شما الآن می‌توانید در قبال یک همچین هنری ارائه بدهید و به نمایش بگذارید؟ درست شد؟ یک دهم آن‌ها هم نمی‌رسد، آن‌چه را که ما داریم در این طرف و آن طرف.

هنر اسلام این است که یک آدمی را که انقدر از نقطه نظر فرهنگی، و از نقطه نظر مبانی و موازین انسانی در انحطاط قرار دارد، که دختر خردسال خود را زنده به گور می‌کند، می‌آید این فرد را

به یک مرتبه‌ای می‌رساند که انبیاء به این غبطه می‌خورند! این می‌شود هنر، هنر اسلام! ساختمان ساختن و آجر روی آجر گذاشتن که هنر اسلام نیست. این هنر، هنر اسلام است. از یک بشری که اگر ارتباط الوهیت و عبودیت او را بگیرند، از یک حیوان وحشی هم وحشی‌تر خواهد شد، چنان‌چه داریم می‌بینیم و با چشم خود مشاهده می‌کنیم، می‌آید این آدم را در ظرف تربیت و در ظرف تعالی به نحوی او را تغییر و متبدل و متحول می‌کند، که

آن به مرتبه‌ای می‌رسد که ملائکه به حال او رشک می‌برند و غبطه می‌خورند. این هنر، هنر اسلام است. بسم الله!

این مسئله، مربوط می‌شود به ظاهر. یعنی خدای متعال ظاهر بشر را به نحوی قرار داده است که می‌تواند این ظاهر را تقویت کند. از مرتبه ضعف به مرتبه قوت ببرد. این ستونی که الان هست، این ستون یک قدرتی دارد، یک قوه‌ای دارد، یک توانی دارد، یک وزنی را می‌تواند این ستون تحمل کند. شما اگر آن بیش از آن وزن و آلیاژی که الان این ستون دارد، حالا داخلش هرچه هست: آهن است، سیمان است، بتن است، غیر بتن است، گچ است، آجر است، بیشتر از آن میزان اگر بخواهید بار بر آن تحمیل کنید، این ستون خرد می‌شود و سقف هم می‌آید پایین. این طور نیست؟ تا صد سال هم همین است، تفاوت هم نمی‌کند. ولی انسان این طور نیست. انسان این بدنش را اگر بخواهد تقویت کند، می‌تواند توان او را بالا ببرد. در اسلام، در تشیع، در تسنن، در مسیحیت، در یهودیت، در همه همین است و اصلاً دین به این مسئله کاری ندارد. این یک چیزی است که ذاتی همین بدن ظاهری خود افراد است.

همینطور از نقطه نظر باطن هم بشر این خصوصیت را دارد، همین بشر، هیچ کاری به اسلام هم ندارد، این بشر یک اتصالی دارد به عوالم بالا و عوالم ربوبی، که خودش از این اتصال خبر ندارد، آن اتصال به واسطه انجام بعضی از امور، یا اختیاراً، یا غیر اختیاراً، وقتی تقویت شد، مطالبی برای این بشر صرف نظر از ارتباطش و اعتقادش منکشف خواهد شد.

عرض کردم، یا با اختیار، یا بدون اختیار، دیده شده افرادی به واسطه انجام بعضی از ریاضات یک انکشافاتی برایشان پیدا شده، در حالتی که اصلاً قائل به خدا هم نیستند و اصلاً قبول ندارند؛ حالا چه رسد به دین. دیده شده است افرادی به واسطه تحمل بعضی از مشکلات ... مثلاً بچه‌اش را از دست داده، و این از دست دادن بچه‌اش در او به وجود آورده که چشمش نسبت به بعضی از مسائل باز شده. دیده شده است بسیاری از افراد کسالتی پیدا کرده‌اند، بعد از آن کسالت، حقایقی برایشان منکشف می‌شود. دیده شده است که بعضی از افراد این‌ها به یک گرفتاری افتاده‌اند، بعد برایشان مسائل به نحو دیگری تجلی پیدا کرده و زندگی برای آن‌ها به نحو دیگری شده. دیده شده بعضی از افراد به واسطه بعضی از ریاضات و تحمل بعضی از مشقات، کم‌کم اتصالاتشان با مثال و با برزخ قوی شده و بالا رفته. این‌ها همگی دیده شده، کتاب نوشته شده، صحبت شده، در همه دنیا این قضایا مطرح است.

الآن هم مطرح است که فلان شخص این حرف را زده، فلان کس این قضیه برایش اتفاق

افتاده، فلان شخص فلان کار را انجام داده. الآن در هند اتفاقا در آن جا این قضایا بیشتر از سایر جاها هست نود و پنج درصد از افرادی که الآن در هند به کارهای غیر عادی مرتاض‌ها اشتغال دارند، این‌ها اصلا مسلمان نیستند! کارهای عجیبی انجام می‌دهند، خوارق عاداتی انجام می‌دهند که یکی از ما انجام نمی‌دهیم. ما شیعه دوازده امامی! همین ما شیعه دوازده امامی نمی‌توانیم انجام بدهیم، علت این چیست؟ علت مربوط به ذات بشر است.

وقتی این بشر از مادر متولد می‌شود، در پرورده‌اش ثبت شد: هَذَا بَشَرٌ، این انسان است، این انسان، این قابلیت‌ها را با خودش می‌آورد و نه ربطی به اعتقاد دارد، و نه ربطی به مذهب دارد، و نه ربطی به آئین دارد و نه ربطی به باورهای خودش دارد. هیچ ارتباطی ندارد، این مسئله همراه با او خواهد بود. لذا خیلی از این افراد را ما مشاهده می‌کنیم که اصلاً فرض کنید که یک حالتی دارند، یک مطالبی دارند، یک چیزهایی که برای انسان اصلاً موجب شگفتی می‌شود.

خب حالا ما باید وقتی دو تا مطلب از یک شخصی می‌بینیم، یک دو سه قضیه از یک فردی می‌بینیم، آیا این را دیگر تمام شده تلقی کنیم؟ این را متکامل تلقی کنیم؟ این را یک ولی الهی تلقی کنیم؟ یا نه؟ این به دو درجه از یک معرفت، و یک ادراک و یک شناخت دسترسی پیدا کرده، چند درجه دیگر باقی مانده؟ میلیاردها درجه دیگر باقی مانده، دوتایش را به این داده‌اند! اینقدر داده‌اند، ما دست و پایمان را گم می‌کنیم! آب از لب و لوجه‌مان آویزان می‌شود! نمی‌دانیم چه ... بابا اینقدر داده‌اند! چقدر مانده تا به آنجا برسد؟ میلیاردها درجه!

این که خدمتتان عرض می‌کنم، اغراق نمی‌خواهم بگویم، فقط همین قدر به شما بگویم که بشر به یک جایی می‌رسد نه دوازده امام و چهارده معصوم! نه! کل بشر، یعنی همین یهودی، همین نصرانی، همین بودیسم، همین بی‌خدا، در اثر تربیت، در اثر تربیت الهی که آن‌چه که شما فکرش را بکنید انجام می‌دهد. هرچه به نظر شما می‌آید، این می‌تواند انجام بدهد. به چهارده معصوم هم کاری ندارد. این مطلب را که عرض می‌کنم، چون در ادامه با آن کار داریم اگر وقت اجازه بدهد، چون دوستان و رفقا بنا گذاشته‌اند که اگر ما از حد مجاز یک مقدار بیشتر صحبت کردیم خود به خود اصلاً مجلس را تعطیل کنند! [به جهت حفظ سلامتی استاد] و ما هم قول داده‌ایم، لذا اگر یک وقت در وسط مطلب مسئله قطع شد و دیگر مجبور شدیم ... حالا این بحث همان‌طوری که گفتیم، اگر خدا بخواهد ادامه دارد و تا دو الی سه جلسه دیگر سعی می‌کنیم که دیگر مطلب تمام بشود و همان‌طوری که رفقا زحمتش را می‌کشند، قرار است که این مطالب با یک اضافاتی که خب طبعاً دیگر این مجالس، تحمل آن اضافات را ندارد، و بنده خودم آن اضافات را انجام می‌دهم، به صورت کتاب طبع شود چرا که مسئله بسیار بسیار مهمی است.

این بشر می‌تواند به این مرتبه برسد، به این موقعیت که هرکاری که به ذهن بیاید، و هر کاری که به تصور بیاید، این می‌تواند آن کار را انجام بدهد. این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی الهی؟ این می‌شود ولی الهی؟ پس بنابراین همان‌طوری که در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت بنده در آنجا عرض

کرده‌ام، و همینطور تتمه‌اش در جلد سوم که مشغول تحریر آن هستم، ولی الهی‌ای که مورد اصطلاح ماست و آن کلام بر او مصطلح است، این نیست که شخص بتواند کار و امر غیر عادی انجام بدهد، اخباری از غیب بدهد، این‌ها را همه می‌توانند انجام بدهند، خیلی‌ها هم هستند، که این‌ها افرادی هستند، مطالبی برایشان روشن شده، قوایی برای آن‌ها حاصل شده، به مسائلی رسیده‌اند که می‌توانند خارج از عرف و عادت به عنوان غیر عادی و به

عنوان خارق عادت مطالبی از شان سر بزند.

آن ولی الهی منظور ما شخصی است مثل سلمان فارسی؛ که رسول خدا درباره او فرمود: اگر ایمان ده درجه داشته باشد، سلمان به آن ده درجه رسیده است؛ که منّا اهل البیت شده. یا این که فرض بکنید که نسبت به سلمان این روایت معروف: لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان، لکفره أو قتله. راجع به این مسئله ما از رسول خدا سخن داریم. و همینطور راجع به بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام که آن‌ها به این مرتبه رسیده‌اند. به مرتبه سرّ و به مرتبه باطن و اندکاک در ولایت برای آن‌ها محقق شده است. این ولی الهی، همانطوری که عرض کردیم، فعلش، و قولش، حجیت ذاتیه دارد، نسبت به آن فردی که مورد خطاب او قرار می‌گیرد. صحبت در اینجا بود.

عرض شد که این مسئله عرضه فعل ولی الهی بر کتاب و سنّت از نقطه نظر نفی و اثبات، مثل عرضه فعل امام معصوم علیه السلام است و هیچ تفاوتی در اینجا ندارد. فعل امام معصوم را، ما مگر نباید به کتاب عرضه بداریم؟ مگر خودشان نگفتند کلام ما را به کتاب عرضه کنید؟ کلّ ما وافق کتاب الله فخذوه و کلّ ما خالف کتاب الله فدعوه. هر چه که از کلام ما موافق با کتاب خداست، شما آن را بگیرید و هر چه که مخالف با کتاب خداست، فدعوه؛ رها کنید! و نگیرید. مثال‌هایی زدیم و مطالب و مصادیقی نقل کردیم که منظور از موافقت با کتاب چیست؟ با کدام آیه؟ بالاخره قرآن آیات متعددی دارد. شما از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس، شش هزار و اندی این‌ها همه آیات قرآن است دیگر، با کدام یک از آیات قرآن فعل و امر و نهی امام صادق را وقتی که به آن شخص خراسانی حضرت می‌فرمایند برو داخل در این تنور، تنور گداخته! تنور ملتهب! ملتهب من النار، این تنور ملتهب از ناری که امام صادق امر می‌کنند، با کدام یک از آیات قرآن منطبق است؟ مگر آیات قرآن ندارد که و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة؟ مگر ندارد؟ چرا اطاعت می‌کند؟ آیا باید اطاعت بکند یا نه؟ واجب است دیگر! وقتی امر می‌کند واجب است! آتش است دیگر، شوخی که نیست! قضیه، قضیه شوخی نیست.

یا باید بگوییم این روایت دروغ است، خب آن وقت همه چیز را می‌گوییم دروغ است، مثل این که امروزی‌ها به همه چیز می‌گویند سند ندارد، دروغ است. حتی سراغ نهج البلاغه هم رفته‌اند: نهج البلاغه هم سند ندارد. خب خیلی، هیچی نماند دیگر! درست شد؟ خب دروغ! در حالی که می‌دانیم دروغ نیست و خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم. گول که نمی‌توانیم بزنیم خودمان را. دروغ نیست. آیه قرآن را چه می‌فرمایید؟! نهج البلاغه سند ندارد، انّی أری فی المنام انّی أذبکک پس این چه؟ این که دیگر آیه قرآن است، قضیه حضرت خضر: غلاما فقتله، این که آیه قرآن است. این که دیگر در

سندش جای انکار نیست، یا این را هم می‌گویید سند ندارد؟ این را هم اضافه کرده‌اند؟ قضیه حضرت ابراهیم را اضافه کرده‌اند به قرآن! نبوده! قضیه خضر را اضافه کرده‌اند! غلاما، فقتله....! کشت آقا! بچه را کشت! هان، انداخت، بعد هم خاکش کردند. حالا یا خاکش کردند یا گفتند که پدر و مادر بیاید خاکش کنید. عجیب است، واقعا عجیب است که چرا باید

خدا در قرآن این حکایات را برای ما بگوید؟ به چه درد ما می خورد؟ یک کاری او انجام داده، چرا ما باید بفهمیم؟ شده تا حالا فکر کنیم یعنی چه؟ خدایا این چه کاری است؟ آخر یک بچه ده دوازده ساله را بگیری بکشی؟! او همینطوری؟ چه رمزی در این هست که ما باید بفهمیم؟ خدا در اینجا می خواهد حکایت نقل بکند؟ داستان نقل بکند؟ تاریخ می خواهد نقل بکند، به من چه مربوط است؟ دو هزار سال پیش این قضیه اتفاق افتاده، من چه کنم؟ به من چه ارتباط دارد؟ سه هزار سال پیش این داستان اتفاق افتاده، چرا خدا باید الآن بیاید در قرآن این مسئله را ذکر کند که آقا ما در این نظام تشریح و نظام تکوین قضایایی اینجوری هم داریم، خب قضاوت کنید، بفرمایید بینم چه می گوید؟ حضرت ابراهیم، چاقو برداشت و بر گردن فرزندش گذاشت، شوخی هم نبود! و فشار داد! حالا چاقو برید، نبرید، آن یک مطلب دیگر است. که الخلیل یأمرنی و الجلیل ینھانی، آن یک مطلب دیگر است. ولی بالاخره این کار را کرد یا نکرد؟ وقتی حضرت ابراهیم داشت سر فرزندش اسماعیل را می برید، آیا می دانست که این چاقو نمی برد؟ اگر می دانست که هنر نکرده بود! بنده هم این کار را می کنم! اگر ده تا بچه خدا به من بدهد، همه را ردیف می کنم، چون می دانم نمی بُرد دیگر! این هنر است؟ این که هنر نیست، این که امتحان نیست، امتحان در آن جایی است که شخص نمی داند، نمی داند که این چاقو نمی برد، بلکه قطع دارد بر حدّت و آن فرند و تیزی آن سکین، فرندُ السیف یعنی آن تیزی شمشیر، قطع دارد بر این که این فرند السکین یا فرند السیف، آن را قطع می کند، با قطع به این مسئله، می آید این عمل را انجام می دهد.

خب حضرت ابراهیم به خدا نگفت که با وجود این همه وحی ای که تا به حال به ما کردی کجا قتل نفس مؤمن و مؤمنه در آن بود؟ حالا به من یکی زورت رسیده، و حالا داری می گویی سر اسماعیل، سر فرزندم، فرزند برومندی که یک مویش در تمام عالم پیدا نمی شود، می خواهی سر او را ببرم. حضرت ابراهیم با قطع به این که این سکین سر را می برد این کار را کرد؟ یا با قطع، یا حتی احتمال عدم این برّندگی این کار را کرد؟ مسلم است! مسلم است که قطع داشت بر این که این عمل انجام خواهد شد و بچه اش نابود می شود. بچه اش از بین می رود، ولی چرا پذیرفت؟ پاسخش را قبلا دادیم، پاسخش این بود: همانطوری که حرمت قتل نفس از باری تعالی تشریح شده است، امر به قتل نفس هم از طرف همان مبدأ است، پس بنابراین دیگر مخالفتی در اینجا نیست.

منتها قطع باید پیدا بکند، احتمال نه. حضرت ابراهیم در دفعه اول آنطوری که داریم در روایات خب اول شک به این مسئله کرد، باز شب دوم در خواب می بیند، باز شب سوم می بیند، این که

می‌بیند خب پیغمبر است و شیطان هم که نمی‌شود در کار باشد و شبهه بخواهد ایجاد بکند، وقتی به این مسئله قطع پیدا کرد و دید این تکلیف است، آمد حساب کرد که وحی از ناحیه پروردگار و از ناحیه ربوبی است، پس حجت پیدا می‌کند، این وحی هم از جانب ربوبی، تبدیل می‌شود به وحی مخالف از ناحیه خود ربوبی؛ پس آن هم حجت دارد.

وقتی حجت پیدا کرد، این می آید بر آن اولی غلبه پیدا می کند: تا الآن بهت می گفتیم قتل نفس محترمه حرام است، الآن می گوئیم قتل نفس محترمه نسبت به فرزندت اسماعیل واجب است! نه تنها حرام نیست، که حرمت می رود کنار، اباحه هم می رود کنار، استحباب هم می رود کنار، وجوب می آید سر جایش و صد و هشتاد درجه در مقابل می ایستد.

چرا حضرت ابراهیم نیامد به خدا این اعتراض را بکند؟ چرا؟ چون حضرت ابراهیم می داند. حضرت ابراهیم می داند آنچه که از طرف خداست، آن حق است. وقتی حق شد، حق که دو تا نداریم. دیروز حق آن بود، امروز حق این است. نه به من ارتباط دارد، نه به شما ارتباط دارد، هیچ کدام، تا دیروز خدا می گفت اگر اسماعیل را اعدام کنی، جایت در جهنم است: فجزائه جهنم خالدین فیها. مگر در آیه قرآن نداریم؟ قتل نفس محترمه، خلود است. خلود در جهنم است. همین خلود در جهنم، تبدیل می شود به خلود در بهشت! خلود فی الجنة، آن خلود فی النار بود، امروز اگر می خواهی مخلّد در جنت و نعیم ما بشوی، باید از فرزندت بگذری.

و این را عرض کردم که این قضیه برای همه ما اتفاق می افتد. حالا نه این که به خصوص فرزند، مسائلی اتفاق می افتد، هرکس در زندگی اش، هرکس در آن وضعیتش، هرکس در آن خصوصیاتش، برای سیدالشهداء علیه السلام مگر اتفاق نیفتاد؟ مگر حضرت فرمود: *إنّ الله شاء أن يراک قتيلًا؟* وقتی که حضرت می خواستند از مدینه حرکت کنند بیایند بیرون، حضرت به محمد بن حنفیه چه فرمودند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و فرمودند: *أخرج إلى العراق فإنّ الله شاء أن يراک قتيلًا. بسم الله! حضرت چه کرد؟* یقین پیدا کرد، باید برود. چرا ذراری را می بری؟ چرا زن و بچه را می بری؟ *إنّ الله شاء أن يراهنّ سبايا. آن ها هم باید اسیر بشوند، هم من باید در اینجا کشته بشوم، هم آن ها باید اسیر بشوند. هر دو شاء، مشیت تعلق گرفته، تقدیر تعلق گرفته، اگر می خواهی برسی به آن مرتبه شفاعت کبری، اگر می خواهی برسی به مرتبه شفاعت همه ... کبری یعنی چه؟ شفاعت کبری نه این که فقط شفاعت این گناه کاران و مذنبین، بلکه شفاعت همه انبیاء و همه مرسلین، سیدالشهداء علیه السلام شفیع همه انبیاء است، متها انبیاء گناه نکرده اند، انبیاء در رسیدن به آن مرتبه کمالشان، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. اولیاء گناه نکرده اند، ولی اولیاء برای رسیدن به مقام ذات، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. این را می گویند شفاعت کبری. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که ببین چه خبر است. همه این ها به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. شما که امشب اینجا آمده اید، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام آمدید، و الّا*

نمی آمدید! من که الآن دارم در اینجا حرف می زنم، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام دارم حرف می زنم، و آلا یک کلام نمی توانستم بگویم. این می شود شفاعت کبری. همه شفاعت می کنند گناه کاران و غیره را اما شفاعت کبری، یک چیز دیگر است. حرکت عالم وجود، از ابتدای خلقت تا وقتی که خدا خدایی می کند، به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، متوجه شدید؟ نمازی که ما داریم می خوانیم، نماز مغرب و عشاء امشب خواندید یا نخواندید؟ انشاءالله که همه خوانده

اید، نماز مغرب و عشائی که امشب همه ما خواندیم به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، نمازی که فردا صبح می خوانیم به شفاعت اوست، وقتی که پرده برداشته بشود، آن وقت ... برداشته شده ها! برای خیلی ها برداشته شده، آن وقت، موقع نماز آدم می فهمد چه کسی دارد از پشت سر آدم را راه می اندازد، متوجه می شود، خیلی قضایا دارد دقیق می شود، خیلی مسئله دارد عمیق می شود، چیزهایی بنده از بزرگان شنیده ام و از اولیاء خدا شنیده ام که در آن جلسات قبل عرض کرده ام که اصلاً نمی توانم بگویم که قضیه چیست و مسئله چیست، اصلاً قابل برای گفتن نیست، مگر این که انسان خودش به این مطالب برسد و انشاءالله خدا ما را برساند؛ خودمان بفهمیم شمه ای از آن چه را که آن ها هستند.

این می شود شفاعت کبری، این شفاعت کبری، چطوری انجام می شود؟ با از دست دادن علی اکبر علیه السلام انجام می شود. با از دست دادن علی اصغر علیه السلام انجام می شود. با از دست دادن ابوالفضل العباس علیه السلام انجام می شود. یک موی این ها تا قیام قیامت نخواهد آمد. یک موی این ها نخواهد آمد. این ها را باید از دست بدهی، آن هم نه از دست دادنی که فرض بکنید که خب ما هم از دست دادیم!

نه! حساب و کتاب مسائل روز عاشورا مسائل عجیبی است. مسائل، خیلی مسائل بالایی است. این ها را همه باید از دست بدهی. تعلقات نفس را باید از دست بدهی، سبی و اسارت زن و بچه خودت را بهت نشان می دهیم که این زن و بچه ات از ظهر روز یازدهم در چه وضعیتی قرار خواهند گرفت. مردم آن ها را خواهند دید، با همین چشمشان در کوچه و بازار خواهند دید، در مجلس این زیاد خواهند دید، در مجلس یزید خواهند دید، از آن ها در مجلس یزید خواستگاری خواهد شد! بالاتر از این بگویم؟ مگر نکردند؟ تمام این ها را به امام حسین علیه السلام نشان دادند، قبول می کنی یا نمی کنی؟ شفاعت کبری می خواهی باید قبول کنی، این ها را همه باید قبول کنی، اسارت را قبول کنی، مصائب را قبول کنی، قضیه اسارت حضرت زینب علیها السلام و این ها شما خیال می کنید کم از روز عاشورا بوده؟ روز عاشورا یک روز بود صبح تا عصر، تمام شد هر چه بود. تازه کربلا از روز یازدهم شروع شد. داستان حضرت سجاد علیه السلام که هر روزش یک عاشورا بر حضرت گذشت، این ها را همه به امام حسین علیه السلام نشان دادند که قبول می کنی یا نمی کنی؟

در روز غدیر هم به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان دادند، آمدن آن رجاله ها و آن بی پدر و مادرها دم منزل و آتش زدن درب و ... را در روز عید غدیر نشان دادند. یعنی همان روز بعد از این که امیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا به تاج ولایت مَتَوَّج شد، و به خلعت ولایت الاهی متخلع

گردید، یک ساعت بعدش در خیمه، آمدند نشان دادند که بعد از من این خواهد شد، این خواهد شد، درب خانه را آتش می‌زنند... همه را یک به یک جبرئیل به پیغمبر می‌گفت: به علی بگو، حضرت هم می‌گفتند صبر کردم، صبر کردم، صبر کردم.

شما خیال می‌کنید که پیغمبر از جهاز شتران یک چیزی درست کرد و فرض بکنید که بعد هم رفتند و به عنوان امامت و ولایت فرمودند: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، بعد هم همه آمدند برای تبریک، آن دومی آمد

و گفت: بخ بخ لک یا علی! عجب حقه بازهایی آخ آخ! آدم وقتی الان یک حقه بازهایی را می بیند، یاد آن‌ها می کند!

بخ بخ لک یا علی! أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه. آدم‌ها، این روزها وقتی می بیند این حقه بازها و پدرسوخته‌ها و متقلب‌ها را می گوید این‌ها ریشه‌شان در همان متقلّب‌های روز غدیر است! که می آیند از یک طرف با علی دست می دهند: أصبحت مولای و مولی کل مؤمن، از یک طرف می روند شب، مجلس کودتا درست می کنند. عبدالرحمن عوف و خالد بن ولید و آن موقع هم ماشاءالله یکی دو تا هم نبودند...، این می شود کلک و حقه بازی.

همه را جبرئیل به پیغمبر گفت به علی بگو. به علی بگو. هی گفت صبر کردم، صبر کردم، صبر کردم. این طوری بوده مسئله. شما خیال می کنید علی خوشحال شد و پایش را انداخت روی آن پایش و به! بیاورید! بساطی پهن کنیم!

ای بابا! تازه اول در به دری و مصیبت و مسائل و جریانات دیگری است که تحملش برای ما امکان ندارد. یک سرّ را فقط فاش می کنم در امشب، و آن را می گویم: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت نصب کردند، حضرت یک جنبه تعلق به تمام کائنات پیدا کرد، که به واسطه این تعلق، آن حالت پدری و حالت ابوت در وجود آن حضرت متجلی شد. شما پدر باشید، و چند تا بچه داشته باشید، یکی از این بچه‌ها فرضاً ناخلف دربیاید، چقدر شما رنج می کشید؟ چقدر رنج می کشید؟ دو تا بچه تان فرض کنید که اهل صلاح، اهل نماز، اهل عبادت، اهل دعا، اهل توجه، ولی یکی ناخلف باشد. هر روز بیایند یک خبر به شما بدهند که امروز مثلاً بچه تان از دیوار خانه مردم رفته بالا! چه حالی پیدا می کنید؟ فردا بیایند بگویند... حالا بیا برو دنبالش و نمی دانم پلیس و نیروی انتظامی و از این چیزها و تا بیایی این را درستش بکنی، مسئله دیگری. بعد از این همه بساط، تازه یک ماهی بگذرد، بیایند بگویند: بچه تان رفته بانک را زده! ای داد! هنوز از این گرفتاری خلاص نشده ایم، فردا بیا آن قضیه اتفاق افتاده، حالا بیا این را درست کن، بیا برو پاسگاه و نمی دانم دادگاه و از این چیزها. یک مدتی بگذرد، پس فردا بیایند بگویند زده یک کسی را کشته! یعنی هر یک ماهی بیایند به شما، یک خبر از این خبرهای خوشحال کننده! بدهند، چطور این وجود شما دائماً خورده می شود، و در زجر قرار می گیرید این حرفها را بنده از خودم نمی زنم، حالا گفتم دیگر امشب... و مدام منتظر هستید بر این که ماه بعد این آقا پسر و شازده پسر ما چه دسته گلی دوباره به آب می دهد که ما را به اینطرف و آنطرف بکشاند. این پدر، امیرالمؤمنین، نسبت به تمام افراد، تا روز قیامت یک همچنین حالی پیدا کرد، بعد

از رسیدن به مرتبه ولایت. حالا این کجایش برای امیرالمؤمنین علیه السلام باعث خوشحالی است؟ نسبت به تمام افراد، یعنی نسبت به کفار، نسبت به ... چون نسبت به آنها هم آب است. اگر ما بودیم، یک میلیاردش را می توانستیم تحمل کنیم؟ یک میلیاردش را؟ در همان آن اول ده تا سکتہ پشت سر هم و یا علی خداحافظ شما! این چه بوده؟ این چه قدرتی بوده؟ چه صبری بوده؟ که باید حضرت این صبر را در ازای این مرتبه باید داشته باشد؟

باید داشته باشد؟ خب برویم روی این قضیه یک خرده فکر کنیم دیگر. یک خرده فکر کنیم ببینیم که این چه می تواند باشد؟ از آن طرف هم خب مسائل خوشحال کننده اش هم هست برای آنهایی که به آن مراتب بالا می رسند. ولی از این طرفش هم نگاه کنیم.

اینهایی که درمی آیند می گویند: !! هنر نکرده اند، اینها که نمی شود اسوه باشند، همینطوری دارند دیگر. هنر نیست! هنر نیست؟ یک دانه اش را نمی توانی تحمل کنی! یک دانه اش را! نمی توانی تحمل کنی. یکبار بچه ات بیاید خلاف بکند، بچه که هیچ، یکبار رفیقت بینی خلاف کرده، فکرت را نمی گیری؟ شب خوابت می برد؟ هان؟ همه اش در فکرش نیستی؟ خب ولش کن دیگر ...، اگر می خواهی بررسی باید این کار را انجام بدهی، اگر می خواهی به اینجا بررسی، باید این کار را انجام بدهی، ولی خدا، این است، حالا فهمیدید؟

ولی خدا به مرتبه ای می رسد که نفس او می شود نفس امام علیه السلام و این ولی خدا، فعلش می شود حجیت ذاتی. خب، اگر ما حالا بیایم اعتراف کنیم و بگوییم که امام یا معصومین، اینها از نقطه نظر مظهریت اسماء و صفات، در یک مرتبه جامعیتی هستند؛ ولی اولیاء خدا لازم نیست در آن مرتبه باشند چه؟ چون بعضی ها می گویند دیگر، از این اشکالات کشکی، همینطوری هر چی از دهنشان در می آید، می گویند که امام، چون مظهریت تمام اسماء را دارد او می تواند امر و نهی بکند و اشکالی هم ندارد. امر به هلاکت هم بکند، اشکال ندارد. امر به إهلاك هم بکند اشکال ندارد، چرا؟ چون امام مستجمع همه اسماء و صفات الهی است و وقتی مستجمع باشد از همه منظرها و از همه اسماء احاطه کلی بر انسان دارد، و به واسطه این احاطه کلی، می تواند امر و نهی کند. ولی یک ولی خدا ممکن است در دو اسم از اسماء الهی، یا مثلا در سه اسم از اسماء الهی ظهور پیدا کرده باشد، پس بنابراین او نمی تواند.

جواب این است که: این حرفهای من در آری از کجاست؟ کی گفته که ولی الهی در یک اسم از اسماء الهی ظهور دارد؟ حالا من از شما سؤال می کنم: آن اسمی از اسماء الهی که ولی در آن ظهور دارد، آن اسم چیست؟

می دانیم که خدا دارای سه اسم ذاتی است، و بقیه اسماء، اسامی متولد از این سه اسم هستند. یکی اسم علیم، یکی اسم قدیر، و یکی هم اسم حی. بقیه اسماء الهی معلول این سه اسم هستند. احیاء و اماته و رزاق و قهار و غضب و عطف و رأفت و رحمان و رحیم ...، تمام اینها اسامی ای هستند که متولدند. متولد از این اسماء ثلاثه هستند و امام علیه السلام، مستجمع سه اسم حی، قدیر، و علیم است.

و به واسطه استجماع این سه اسم، واجد همه اسامی دیگری است که در تحت این سه اسم و زیر مجموعه این سه اسم قرار دارند پس بنابراین فعل او حجیت ذاتی پیدا می کند برای انسان. سؤال بنده این است که یک ولی الهی از کدام اسم محروم است که به واسطه این حرمان قادر بر القاء خطابات به افراد مخاطب نیست؟ کدام یک؟ از اسم علیم است؟

شما هر چه می خواهید از یک ولی الهی بپرسید و ببینید می تواند جواب بدهد یا نه؟ هر چه می خواهید بپرسید دیگر، بپرس که من دیشب چه فکری کردم؟ به شما می گوید، بنده خودم پرسیدم، مرحوم آقا هر فکری که می کردیم می گفتند.

آقا سال قبل چه اتفاقی افتاده؟

این اتفاق افتاده.

آقای حداد به حاج محمد علی خلف زاده چه گفتند؟ حاج محمد علی خلف زاده فرد عادی نبودند! ما، حالا بنده، نمی گویم "ما" تا اینکه سوء تفاهم نشود، چون بالاخره افرادی هستند که اتصال دارند، خب آدم همینطور که نمی تواند صحبت بکند. خیلی از افراد ناخن ایشان هم نمی شدند. ناخن این آقا هم نمی شدند. بنده هم خودم خیلی چیزها از ایشان دیدم، خود بنده در همان سالها و در همان مسائل، خیلی از ما ناخنش هم نمی شویم، این آقا، می خواست بعضی از مطالب را از استادش مخفی کند، آقای حداد امام معصوم که نبود، معصوم بود؟ نه، ولی بود از اولیاء خدا، نه جزو چهارده معصوم بود، نه جزو انبیاء بود، نه جزو مرسلین بود، هیچی، یک ولی بود از اولیاء الهی، عبد صالح خدا بود، آن آقا می خواست یک مرتبه ای از مراتبش را از استادش مخفی کند، آقای حداد گذاشت جلوی من: بفرما! داری از من مخفی می کنی؟ گفت اگر تو در آسمان چهارم بروی، من بر می دارم می آورم می گذارم دستت. چه را می خواهی از من مخفی کنی؟ این هم علامتش، خب بفرمایید! چه را می خواهی مخفی کنی؟ چه را می خواهی مخفی کنی؟!

بنده نشسته ام با آقای حداد دارم صحبت می کنم، یک مرتبه یک قضیه ای می آید در ذهنم، یک مسئله ای، که آن مسئله ارتباط دارد با این مطلب، قبل از این که بخواهم سؤال بکنم، ایشان می گویند که: راجع به فلان مسئله شما این کار را بکن. خب این ولی الهی اطلاع ندارد؟ از کدام اسم از اسماء الهی این ولی خدا محروم است؟ به من بگویید دیگر! از اسم علیم؟ اعلم بما کان و بما یكون إلی یوم القیامه است، همین ولی الهی. علامتش را هم نشان داده، خب حالا بعضی اوقات بیان نمی کند، وقتی بیان نمی کند که دلیل بر عدم نیست.

همین ولی الهی، نسبت به مطالب و قضایایی که الان دارد اتفاق می افتد، به خود بنده گفته! که بنده خیلی از مطالب را نگفته ام، بعضی ها را گفته ام، بعضی هایش مانده تا وقت خودش. بنده خب نمی توانم بگویم، مگر هر چیزی را آدم می تواند بگوید؟ یک به یک تمام مطالبی را که گفته همه اتفاق افتاده، حالا این چهارده معصوم است؟ چهارده معصوم نیست! کسی که نسبت به پنجاه سال بعد، که

چه خواهد شد می گوید و مو به مو، طبق النعل بالنعل، این مسئله اتفاق می افتد، این از کدام اسم از اسماء در تحت اسم علیم محروم است؟ هیچی!

کدام؟ شما بگویید! شما یک درخواست، یک تقاضا را از یک ولی الهی داشته باشید که او نتواند انجام بدهد، بگویید دیگر، بگویید که من فلان درخواست را می خواهم، و نتواند او انجام بدهد، قدرت نداشته باشد، ما که می گوییم این اولیاء الهی مثل امام نیستند! و اینها مظهریت بعضی از اسماء را دارند! من سؤال می کنم: اینها از کدام یک از اسماء محرومند؟ بالاخره یک اسم حی است، اسم علیم است و اسم قدیر.

این اسم علیم که هر چه را که به نظر و به ذهن ما برسد و نرسد این ولی الهی خبر دارد، این یک. حالا می آیم سراغ قدیر، ولی الهی، بر چه مسئله ای قادر نیست؟ بگویید! ولی الهی اماته نمی تواند بکند؟ بفرمایید! این همه اماته کرده، ولی الهی احیاء نمی تواند بکند؟ احیاء هم می کند، دیده ایم دیگر، هست، این که یک چیز طبیعی است، ولی الهی نمی تواند در کائنات تصرف بکند؟ این را هم که می تواند بکند، پس دیگر چه؟ خب چه می ماند؟ چه قضیه ای می ماند که ولی الهی در آن ضعف دارد؟ چه مسئله ای می ماند که ولی الهی در آن نقصان دارد؟ آن ولی الهی ها! نه چغندر فروش! ولی الهی مثل آنهایی که عرض کردم و مثال زدیم، چه قضیه ای می ماند؟ که ولی الهی ناتوان است!، ولی الهی ناقص است!، ولی الهی نمی تواند به آن خواست و به آن ایده انسان جامه عمل بپوشاند؟!

آصف برخیا نه پیغمبر بود، و نه رسول، از چهارده معصوم هم نبود، ولی چه کرد؟ به اراده و به قدرت ربطیه خود تخت بالقیس را آورد، دیگر اینکه خورشید را نگه داشت تا حضرت سلیمان نماز عصر را بخواند، چون نماز عصرش می خواست قضا بشود. این کار را که انجام داد؟ حضرت سلیمان؟ نه! این را آصف انجام داد، آصف که پیغمبر نبود، آصف که رسول نبود، وزیر حضرت سلیمان بود. پس ولی الهی نمی تواند ردّ الشمس کند؟ بفرمایید! ولی الهی نمی تواند در کائنات تصرف کند؟ این هم مربوط به اسم قدیر.

پس بنابراین، این چرت و پرت هایی که مردم می گویند، بعضی ها می گویند که ولی الهی مظهر یک اسم از اسماء الهیه است نه همه اسماء الهی، این حرفها همه کشک است! من می گویم در کدام اسم ولی الهی ضعف دارد؟ شما بگویید، اسماء خدا هستند دیگر، یا اسم حی است، یا اسم علیم است، و یا اسم قدیر، بقیه اسماء متولد از این سه هستند، خدا دارای اسامی رحمان است، رحیم است، رئوف است، قهار است، محیی است، ممیت است، خالق است، رزاق است، اینها اسامی خدا هستند. ولی خدا نمی تواند خلق کند؟ و إذ تخلق من الطین کهیئة الطیر، ولی خدا نمی تواند انجام بدهد؟ این را هم می تواند انجام بدهد. ولی خدا اماته نمی تواند بکند؟ یحیی و یمیت. خدا محیی است، خدا ممیت است، ولی الهی هم، هم محیی است هم ممیت است. هست، زیاد هم دیده شده. خیلی از این مسائل دیده شده که می تواند اینها را انجام بدهد.

بله، یک مطلب هست و آن این است که: ظرفیت وجودی معصومین، همانطوری که در جلسات قبل عرض کردم، آن ظرفیت، با ظرفیت اولیاء الهی تفاوت می کند. این یک مطلب طبیعی و بدیهی است بالاخره آنها امام هستند و ولی الهی هم می شود مأموم. ولی نفس آن حقیقت وجودیه یکی

است.

الآن این تنگ آب است و من از این تُنگ آب می‌ریزم توی این لیوان، این تُنگ چقدر آب دارد؟ فرض کنید که سه لیتر، این لیوان چقدر آب دارد؟ فرض کنید ربع یک لیتر، هر دو اینها آب است، نه این که در این یکی آب باشد و در این یکی چغندر! این چغندر نیست، این هم آب است، این ماء است، سو (آب به زبان ترکی) است. این یکی ماء است و آب است و آن یکی هم ماء و آب است، این سنگ نیست، حصاد نیست،

منتها این ظرفیتش اینقدر است، این یکی ظرفیتش آنقدر است، خب اینکه اشکال ندارد. حالا شما برای این که از یک ولی الهی تبعیت کنید، حتما باید از تنگ آب باشد؟ خب این را هم بخورید این هم آب است. این که هر دو یکی شد. چه شما بیایید از این آب بخورید، چه این که بیایید از این یکی آب بخورید. از این لیوان بخورید که راحت ترید! هان! جای شما خالی! من به جای شما می خورم! این که هر دو یکی است، تفاوتی نکرد، این آن مطلبی است که اولیاء و بزرگان می خواستند به ما بگویند، وقتی که می گفتند حرف ما عین حرف امام است، منظورشان این بود.

یک وقتی با مرحوم آقا، از مشهد آمده بودیم قم، این قضیه را بگویم و دیگر انشاءالله بقیه مطالب برای مجلس آینده. آمده بودیم قم، من در ذهنم یک قضیه ای بود، ایشان یک کاری کرده بودند و خلاصه یک حالت دلخوری برای من پیدا شده بود که خب این مطلب به غیر از این هم می توانست انجام بشود، خب چرا به این کیفیت انجام شد؟ و این در دلم بود و من هم نمی گفتم، از این قضیه هم دو سه ماهی گذشت تا این که در یکی از سفرها به مناسبتی، ما مشرف شدیم قم، در آن موقع ما در مشهد بودیم به اصطلاح سکنی ما و اقامت ما آن زمان در مشهد بود. (قبل از این که بنده آن سه سال آخر دیگر بیایم به قم) وقتی که آمدیم، یک شب نشسته بودیم، زمستان هم بود، یک شب نشسته بودیم، صحبت از این طرف و آن طرف بود، یک سکوتی و وقفه ای ایجاد شد، یک مرتبه ایشان این را فرمودند: (البته من در همان وقتی که این مطالب را ایشان می گفتند، این خطوط یک مرتبه در من پیدا شد که خب این قضیه هم در اینجا به همین کیفیت است! پس این اشکال هم در اینجا باید بیاید! تا این خطوط در من ایجاد شد، مرحوم آقا فرمودند) آن چه را که یک ولی الهی انجام می دهد، عین فعل امام است، و همان نظره ای را که انسان به فعل امام و کلام امام می کند، باید به همان نظره به کلام اولیاء خدا نگاه کند، گرچه متوجه نباشد. هان! ببینید! خب، اطلاع دارد یا ندارد؟ اگر اطلاع نداشت که نمی گفت: گرچه متوجه نباشد. یعنی گرچه تو الآن نسبت به این قضیه اعتراض داری، اگر بفرض همین مسئله از ناحیه امام علیه السلام اتفاق می افتاد چه کار می کردی؟ اعتراضت را محو می کردی دیگر، می گفتمی امام است! باید وقتی با اولیاء خدا هستی، همینطور باشی. پس معلوم می شود که اطلاع دارد، معلوم می شود دیگر، نشان داد! در این که شکی نداریم، نشان داد که من مطلعم، من مطلعم، راه حلش را هم نشان داد، که در عین این که الآن این مسئله هست و تو نسبت به این مسئله اعتراض داری، این اعتراض را باید به ضعف خودت برگردانی، نه اینکه اعتراض را دلیل بر ضعف اولیاء خدا به حساب بیاوری، اولیاء خدا ضعف ندارند، تو ضعف داری که این را خلاف داری برداشت می کنی، بعدا برایت روشن می شود که

این مسئله مثلاً به این کیفیت بوده.

خب، حالا چه باید کرد؟ حالا من در یک همچین وضعیتی باید اطاعت بکنم یا نکنم؟ اگر قرار باشد بر این که من بخواهم بگویم، چون من از صحت و سقم فعل ولی خدا مطلع نیستم، پس بنابراین نباید انجام بدهم! اگر این طور باشد، پس بین ولی خدا و بین سایر افراد چه فرقی است؟ خب همه می‌شوند یکی دیگر، خب افراد عادی مثل خیار فروش در خیابان آن هم همینطور! یا کلامش منطبق بر شرع است و آدم گوش می‌دهد، یا

منطبق بر شرع نیست و گوش نمی دهد، پس با ولی خدا چه فرقی کرد؟ این که هر دویش یکی شد. شما هم همینطور هستید، حرفی که شما می زنید، یا منطبق بر شرع است، رفیقان عمل می کند یا منطبق بر شرع نیست، خب گوش نمی کند، پس بین یک رفیق و یک ولی خدا چه فرقی کرد؟ فرقی نمی کند!

درست شد؟ این ها همه ناشی از نفهمی و جهالت است و این که انسان از مبانی اطلاع ندارد. البته همانطوری که عرض کردم، فعل امام را هم ما باید به کتاب عرضه بداریم، منتها همانطوری که گفتم، به کدام آیه؟ اگر آیه **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** است، ممکن است برای انسان شبهه پیدا بشود. ولی در جلسه بعد عرض می کنیم که اصلا این آیه دلالتی بر این مطلب ندارد و همانطوری که فعل ولی الهی باید به کتاب عرضه بشود، فعل امام هم باید به کتاب عرضه بشود؛ منتها کدام آیه؟ و چه برداشتی از کتاب و سنت نسبت به فعل امام برای انسان پیدا می شود که انسان با آن بینش دیگر مطالب برای او هضم می شود؟ پس وقتی امام صادق علیه السلام به آن شخص خراسانی می فرمایند: وارد در تنور بشو، او نمی تواند بگوید که **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**، در آیه قرآن داریم! چرا؟ چون کلامی که از امام صادق علیه السلام صادر بشود، دیگر امر به هلاکت نیست! آن کلام، امر به احیاء است! نه امر به اِماتِه، ما اِماتِه می پنداریم.

اگر آن فرد خراسانی می رفت داخل در تنور، احیاء می شد، زنده می شد، الآن مرده است، گرچه یمشی بین الأحياء، الآن این شخص میت است؛ گرچه دارد نفس می کشد، الآن این شخص بی روح است، گرچه دارد با این چشمش می بیند، **إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ، بَلْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**. آن عماء واقعی، آن کوری واقعی، آن موت واقعی، آن بدون روح واقعی، الآن برای این است، امام صادق علیه السلام می خواهد او را احیاء کند، منتها آن احیاء با ظرف حلوا و با برنج زعفرانی نمی شود، آن احیاء با رفتن در تنور می شود.

سیدالشهداء علیه السلام می خواهد اصحاب را احیاء کند، منتها آن احیاء، با باغ های سبز کوفه و درختان میوه برآورده کوفه نمی شود! با رفتن دم تیغ سنان و خولی آن احیاء حاصل می شود، که افراد می گذارند آن شب فرار می کنند و می روند، سیدالشهداء علیه السلام دعوت به هلاکت نکرد، دعوت به احیاء کرد، دعوت به زندگی کرد، دعوت به حیات ابدی و حیات مؤبد کرد، ولی ما قبول نمی کنیم، ما می گوییم نه! می خواهیم مرده باشیم! می گوییم ما می خواهیم همینطوری باشیم. می گویند: می خواهی همینطوری باشی، باش. کاری به شما نداریم. می خواهی باشی، باش.

چند نفر می مانند؟ سی نفر! سی نفر می گویند ما می خواهیم زنده بشویم، عابس می گوید من می خواهم زنده بشوم، زهیر می گوید من می خواهم زنده بشوم. حبیب می گوید من می خواهم زنده بشوم. مسلم بن عوسجه می گوید می خواهم زنده بشوم. حر می گوید من می خواهم ... حر! در همان روز آخر، همان ساعت آخر، می گوید من می خواهم زنده بشوم. این ها گفتند ما می خواهیم زنده بشویم. بقیه گفتند ما می خواهیم همینطور مرده بمانیم، ما می خواهیم همینطور بدون روح بمانیم. حضرت می گوید می خواهی بمانی بفرما!

چراغ هم خاموش، فاتخذوه جملاً! إنّ اللیل قد غشیکم فاتخذوه و جملاً، بلند شوید بروید، شما مُردگان، از خیمه زندگان بروید بیرون.

پس آیه که می‌گوید و لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکه این ارتباطی به امام حسین علیه السلام ندارد، ارتباطی به امام صادق ندارد، این مربوط به همین هلاکت‌های ظاهری است. وقتی تو می‌آیی در خیمه امام حسین، دیگر در آن جا هلاکت نیست، آن جا احیاء است. وقتی تو می‌آیی در منزل امام صادق علیه السلام، دیگر در آن جا هلاکت نیست، آن جا احیاء است. وقتی تو در دامن خضر قرار می‌گیری، آن جا هلاکت نیست، احیاء است. پس خضر، آن غلام را احیاء کرد، توجه کردید؟ نه این که آن غلام را هلاک کرد!

حضرت ابراهیم، اسماعیل را احیاء کرد و خودش را هم احیاء کرد. و إذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتّمهنّ قال إنّی جاعلک للناس إماماً؛ الآن احیاء شدی! تا حالا هنوز کار داشت، فأتّمهنّ، امتحانات را تمام کرد، وقتی امتحانات را تمام کرد، آخرین امتحان چه بود؟ قطع تعلق از بقایای وجود، چون وجود فرزند، وجود باقی است. وقتی که انسان از فرزند می‌گذرد، یعنی از وجود خودش دارد می‌گذرد، قضیه حضرت اسماعیل آخرین امتحان بود. فأتّمهنّ قال فإنی جاعلک للناس إماماً. پس حضرت ابراهیم در اینجا نه از طرف خدا امر به هلاکت شد، نه خودش امری که به اسماعیل کرد، امر به هلاکت بود. امری که از طرف خدا بود امر به حیات بود و احیاء، و هم امر خودش به اسماعیل امر حیات و احیاء بود. ببینید! ورق برگشت! تمام دستورات ائمه همه همینطور است. همه این‌ها احیاء است، پس با کدام آیه قرآن منافات دارد؟ حالا آیات دیگر هم در این زمینه هست که نسبت به انطباق فعل امام بر کتاب که ما هم فعل امام را بر کتاب منطبق می‌کنیم، متنها با یک منظر دیگر، و با یک دید دیگر؛

پس بنده کی گفتم که فعل ولی را نباید بر قرآن منطبق کنیم؟ آنچه که بنده گفتم، این است که از دیدگاه علم ظاهر، و از دیدگاه فهم ظاهر، اگر شما بخواهید بگویید که فعل امام علیه السلام را بر قرآن نباید منطبق کرد، باید فعل ولی را منطبق کرد، بنده می‌گویم فعل امام علیه السلام را هم باید منطبق کرد؛ چون که با فهم قرآن منافات پیدا می‌کند.

اگر شما بخواهید بگویید که در کلام امام صادق علیه السلام امر به هلاکت نیست، در کلام ولی خدا هم امر به هلاکت نیست، این هم علامتش، این هم نشانه‌اش. اگر شما بخواهید بگویید که امام مستجمع همه اسماء و صفات کمالیه حق است، به همین دلیل فعل او حجیت دارد، بنده هم می‌گویم

ولی خدا مستجمع همه صفات کمالیه حق است، متتها در یک مرتبه پایین تر، و در مرتبه پایین تر، چه مخالفتی دارد به مخالفت با صلاح و مخالفت با تکلیف؟ انشاءالله بقیه مطالب، برای مجلس آینده.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱ جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.